



۲۰۱۶/۱۰/۰۳

حمید انوری

## "مطلب گل ز دکانی که تفنگ می فروشد"

چه زیبا سروده است زنده یاد "رازق فانی"! "مطلب گل ز دکانی که تفنگ می فروشد"، چگونه باید طلب گل صلح، از دکان جنگ و تفنگ کرد؟ دکانی که بیشتر از سی سال است جز جنگ و تفنگ چیزی پیشکش نکرده است، دکان تفنگ فروشی که بیشتر از سه دهه خون افغان ریخته و مشغول سوداگری تفنگ و تریاک بوده است.

و اما "دل من به شیشه سوزد" که همه سنگ می فروشند.

این تفنگ فروش معامله گر و خائن در به در، امروز دگر چاره را حصر دیده و پا را لب گور و با یک چرخش یکصد و هشتاد درجه تن خونین و حزبک چندین پارچه تروریستی و ننگین خود را از مرگ حتمی گویا نجات داده و به حکومت دوسره کابل پیوسته است و...

این فرد کثیف و تروریست بی همه چیز که کابل زیبا را به تلی از خاک و خون مبدل ساخت و بیشتر از شست و پنج هزار (۶۵۰۰۰) از هموطنان بی گناه و بی دفاع و مظلوم ما را تنها و تنها در کابل از دم تیغ شقاوت تروریستان حزب اسلامی خود کشید، امروز با عقد یک معاهده ننگین تر از خود و حزبک تروریستی اش، هوای برگشت به کابل به سر بی مغز و بیمارش زده است. این فرد جبون و دیده درا گویا جنایات وحشتناک و تباهن خود را به فراموشی سپرده است و باز هم گویا فراموش کرده است آن کشته های راکت پراگنی های خود را که پشته ها شده بودند و مردم مظلوم کابل حتی فرصت بخاک سپردن عزیزان و جگرگوشه های شانرا نداشتند و در یک فرصت کوتاه که بین راکت پراگنی های این تروریستان به دست می آوردند، عزیزان و دلبندان خود را در محوطه کوچک کلبه های ویران شده شان زیر خاک می کردند، البته آنهم در صورتیکه قادر به گردآوری پارچه های تن های نازنین جگر گوشه های شان می شدند...

حال همین قاتل خونریز و همین سوداگر تفنگ و تریاک و مرگ و بربادی، بجای آنکه روانه محکمه و چوبه دار گردد، گویا با لاولشکر ایله جار و سوار بر تانک و توپ امریکائی وارد ارگ کابل می شود، تا دیده شود ارگ کابل برای کی ها مرگ می آورد؟!!

عجب دور و زمانه ایست! در این ناکجا آباد که دیربست از در و دیوار آن خون جاری کرده اند و کشتار هوطنان ما بلاوقفه و بدون توقف بیشتر از سی (۳۰) سال است که جریان دارد، جنایتکاران خونریز و ددمنش با تمام وسعت جرم و جنایت و خطا و خیانت شان، پاداش دریافت میکنند، جاه و مقام ارزانی شان می شود، مصؤونیت قضائی دریافت میکنند و میلیون ها دالر و یورو پیشکش شان میگردد و...

حکومت دوسره کابل تحت هر عنوان و اسم و رسمی که باشد، میتواند همه اينها را از كيسه عمو سام بر هر کس و ناکسی ببخشاید، اما حق مردم را و حتی حق یک فرد این جامعه را صلاحیت بخشیدن ندارد. قاتل و قاتلین فرزندان خود را مردم خوب می شناسند، چهره های منفور و خون آلوده شانرا هرگز فراموش نمی کنند و دیر یا زود با آنها تصفیة حساب می کنند.

گلبدین و گلبدین ها با تمام دنائت و دیده درائی، عاقبت از اربابان امریکائی خود امنیت و مصونیت گدائی میکنند.

"اشرف غنی" و مشاوران پله بین و بی کار و بی روزگار اش، جمع عبدالله و کج کلاه و افندی و...، با این معامله خجالت آور، لکه ننگی بر جبین خود حک کردند که فردا و فرداها تاریخ و مردم کشور بر آنان نفرین خواهند فرستاد و با آنان چنان خواهند کرد که با شاه شجاع ها کردند و می کنند هنوز.

جنابان میتوانند حق خود و اولاد و احفاد خود را ببخشند که حتی یک تار مو از سر های عزیز شان کم نشده است، اما حق مردم را به هیچ وجه بخشیده نمی توانند، مردمی که هست و بود شان به تاراج برده شد، آل و اولاد شان به خاک و خون کشیده شده و جنایتکاران جنگی از کشته های عزیزان و جگرگوشه های شان پشته ها ساختند و افغانستان عزیز ما را به یک گورستان مبدال ساختند، حتی خدا هم حق مردم را بخشیده نمی تواند، الا حق خود!!!

جنابان با کدام عقل و منطق تلاش دارند تا قصاب کابل را با تیر و تلوار اش بر شانه های بازماندگان شهدا سوار نمایند و خون دها و دها هزار شهید پاک را پامال امیال شوم شان سازند. شرم تان باد!!!!

نشود که همان پنج میلیون دالر جایزه برای مرده یا زنده "گلبدین"، که نه از گل در او خبری و نه از دین اتریست، به "اشرف غنی" و مشاورانش پرداخت شده باشد و "گلبدین" را زنده و سلامت به مقامات امریکائی تحویل داده باشند، با این تفاهم که امریکائی ها او را نه با تیر و تلوار، بلکه با پنبه حلال کنند.

آخر "گلبدین" در هر حال محکوم به حبس ابد در میان یک چهاردیواری است، حال چه این چهاردیواری در اسلام آباد و تهران باشد و یا در کابل و پنجشیر و بامیان یا هرکجای دیگر، این جنایتکار پلید حتی برای لحظه قادر به ظاهر شدن در بین مردم افغانستان نیست و آنروز که جرئت ظاهر شدن بین مردم را پیدا کند، او را با تف هلاک خواهند کرد، پس همان بهتر که با پنبه امریکائی هلاک شود تا تف افغان. حیف و صد حیف تف افغان بر روی ناپاک و خون آلود "گلبدین" و امثال او.

اینهم شعر زیبا و پر محتوای زنده یاد "رازق فانی" که مو به مو در کشور جنگ زده و دربند کشیده شده ما تطبیق شده و می شود هنوز:

**صدف**

همه جا دکان رنگ است، همه رنگ میفروشند

دل من به شیشه سوزد همه سنگ میفروشند

به کرشمه بی نگاهش دل ساده لوح ما را

چه به ناز میرباید، چه قشنگ میفروشند

شرری بگیر و آتش به جهان بزن تو ای آه

ز شراره بی که هر شب دل تنگ میفروشند

به دکان بخت مردم کی نشسته است یارب  
گل خنده می ستاند، غم جنگ میفروشد  
دل کس به کس نسوزد به محیط ما به حدی  
که غزال چوچه اش را به پلنگ میفروشد  
مدتیست کس ندیده گهری به قلزم ما  
که صدف هر آنچه دارد به نهنگ میفروشد  
ز تنور طبع فانی تو مجو سرود آرام  
مطلب گل ز دکانی که تفنگ میفروشد

